

هو الله تعالى العز

كتاب منطاب خلاصة مطالب و لو الالباب

و نقاد و مارب ه شرح و شاب كلستامست بخف

ارباب صبت و ضد انهار شربعت عوارف

معارف طرقت شوارف مشارف حقيقت مضاع

ابواب بلاست مصباح مناهج فصاحت معارج

لوامع تحفة مات مدارس جوامع تديفات عجوا كالا

نفساني حريه سعادان انساني نياج افكار اهل كمال جوامع

خفايو حال ان شعراء و عرفاء و حكماء ماضى حال موسى

نكته في شرحه

البفت لم بشر على خان لودي ربيعي

اهما من خان صاحب منزهة ملك الكتاب شيرازي

كتاب منطاب خلاصة مطالب و لو الالباب و نقاد و مارب ه شرح و شاب كلستامست بخف و ارباب صبت و ضد انهار شربعت عوارف و معارف طرقت شوارف مشارف حقيقت مضاع و ابواب بلاست مصباح مناهج فصاحت معارج و لوامع تحفة مات مدارس جوامع تديفات عجوا كالا و نفساني حريه سعادان انساني نياج افكار اهل كمال جوامع و خفايو حال ان شعراء و عرفاء و حكماء ماضى حال موسى و نكته في شرحه و البفت لم بشر على خان لودي ربيعي و اهنا من خان صاحب منزهة ملك الكتاب شيرازي

كتاب منطاب خلاصة مطالب و لو الالباب و نقاد و مارب ه شرح و شاب كلستامست بخف و ارباب صبت و ضد انهار شربعت عوارف و معارف طرقت شوارف مشارف حقيقت مضاع و ابواب بلاست مصباح مناهج فصاحت معارج و لوامع تحفة مات مدارس جوامع تديفات عجوا كالا و نفساني حريه سعادان انساني نياج افكار اهل كمال جوامع و خفايو حال ان شعراء و عرفاء و حكماء ماضى حال موسى و نكته في شرحه و البفت لم بشر على خان لودي ربيعي و اهنا من خان صاحب منزهة ملك الكتاب شيرازي

هو الله المستعان

بسم الله الرحمن الرحيم

ای ز تو بسند بر زبان نطق سخن سزای را | فکر تو باعث خون عقل کرد گشای را
 کلدسته محبت ایزدی بر طاق ایوان رفیع البسیانی اتفاق نیفتاد
 که اگر منشیان روزگار را بر سر برانگشتی مانند چهار هزاران دست
 بر آید کلی از آن رشک بهارستان معنی توانستند چید و جواهر و لالی
 ثنای کبریا و حمدانی نه آن مایه کران بار واقع شده که اگر کنوز فکر و خزان
 استعداد مستعدان عالم امکان در مقابل آن بیزان الله ناف بخند
 در آینه گفتار شش صورت اعلی و اسفل بتوانند دید بیک
 ای برتر از آن همه که گفتند | آنا نخ پدید ما نهفتند
 وی از تو کمان خلق بس دور | احوای تو از پر مکرس دور
 ازینجا است که واقعان رموز کوئی والهی که غواصان دریای آگاهی اند
 بعد از طغی منازل و قطع مراحل جاده طریقت زبان حال بخت ل
 مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ كَشَادَهُ وَكَرَمَهُ قِيَاسَ حَيْطُوكَ
 بیشه من علیه السلام در تاریکی حجب بشریت چراغ روشن
 فرا راه داشته غنچه هدایت او نشسته اند قادری که نقوش
 بر اوراق فلکی کردشی از قلم عنایت اوست و مرکز زمین

هوی آب نقطه از دایره پرکار حرکت و چهره الفاظ رنگین بحال و خط دوا بر
 نقاط آراسته و کلهای همیشه بهار معنی دلنشین در ریاض ضایر صافی
 شربان بشکفت آورده سفینه سینه عشاق در یاد دل پای بند سلاسل
 بواج زلف ساخت و اوراق پریشان خواطر ارباب درد و حرمان برشته
 نظامی وصال شیرازه بست

خدائی که همه کمند در دین	میخ نقش با کلمه سخن
رکنه کمالش خرد آورد ماند	وزین داغ جانسوز رخسور ماند
صد هزار صلوات ز اکیات بر حبیب او که کریم و ما از سلبناک	لا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِینِ
حرفی از دفاتر آلائی او و حدیث قدسی اولالک	یا خَلَقْتَ الْاَفْلَاکَ
سطری از بیان پایه والای او ست مادر که	شد کان تیه نفسانی و سرکشندگان بادیه اغوای شیطانی از گرد آ
ناک صلوات با حل نجات رسانید مدینه العلمی که شهر پناه عدلش	رج ظلم را چون سد سکندر در دیوار احتجاب چیده و در عمارت
مان دین که شهرستان ملت را حصن حصین است جدار می از شاه	یَقِیْمُوا الصَّلَاةَ کَشِیدَه
روشنگری آینه ظهور مقرر بخورشید	دو فایض النور اوست و مشعل داری محفل بطون مستلم به بزم آرائی
آواست نامه رسالتش را از غایت احترام مهر بر پشت و خامه	در از و لکن رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِیِّینِ
خاتم فرمان روانی در انکشت بکبک	

خوش بود کنج نقد قدرت	نهاد ایزد بران مهر نبوت
دل داشت آن مهر هم اعظم	که نقشی را ندیده چشم عالم
شیر عراج او را در نظر داشت	فلک را در ازل از خاک برداشت
لش از منزلت جاد او بر صدر	شب معراج کشتش لیل القدر

در آن شب شوق چون بر دشت جلوریز
براقش یک الف از برق بگش است
کلیم آن شب ادب از دست نکذاشت
بغیر از قدرت آن شاه کونین
حق است آموز کار آن مکرّم
مستحلست اعجازش ازین راه
و بدی سایه ذات او کوایی

براقش رفت هم هموار و هم تیز
هزاران کام لیک از برق پیش است
که شمع ازید بیضا بکف داشت
نبسته چله کس بر قاب قوسین
بود شاگرد حق استاد عالم
که خود خاتم بود دستش ید الله
که این خاتم نمیخواهد سیاهی

و سلام بر آل اطهار آن که چراغان شبستان ملت و روشنان پھر
عظمت و تحت نبوت را قوام متین و ایوان دین مبین را ارکان رزین
اما بعد بر ضمایر صافی قافله سالاران شاه راه و دانشوری و صیرفیان طلای
کامل عیار سخنوری مستور و محتجب نیست که سخن یکی از بدایع و وایع
و جلایل مواهب پادشاهی است جلّ شأنه که در شهرستان وجود انسا
بعین ناپیدائی پیدا و در عین بی تعبیتی معین و هویدا است بل متا
روی دست تخته بازار امکان و قدر سره کیسه انس و جان همان توان
بود زیرا که هدایزدی بدست یاری او صورت پذیرد و نعت پاک
مصطفی علیّه السلام الصّلاوات اکلها معاونت او در عرصه بیار
آید آتش تخته درونان کوی فراق را آب بر روی زند و افسرد که
مزاج دل مرده های کوی بی خبری را آتش در نهاد اندازد بادی است
بلطافت آب زلال و آتشین مزاجی است در پایه افتادگی خاک خصال
در دلها چنان جانتاید که بود در کل و هوادر حباب و طبیعتا چنان کشاید
که غنچه را نسیم و خاطر را شراب آینه روی سرایت و موج دریای ضمیه
و دیده طاغوت را بصیرت است و شبستان فصاحت را بدرغیر نظم

سخن طغرای مشهور معانی است
 بصورت کرم در ظلمت نهان است
 جهان را از وجود او ثبات است
 بنای هستی عالم از او شد
 وجود او نشان هستی ماست
 برین معنی که بس بی اشتباه است

طلسم کنجای نکته دانی است
 بمعنی آب حیوان روان است
 حیات است و حیات است و حیات
 و زو بنیاد این گفت و شنو شد
 بصدق این سخن هر زنده گویاست
 سکوت مرده هم گویا گواه است

اگر سخن نبودی پیام ایزدی سامع افروز نشد لبان زلال بدست
 نکرد پدی و اگر این بیولای شکر فرب تو ظهور بخشیدی کرسنه چشان
 بادیه دریافت را نعمت کلام سرمدی بطریق ارمغانی کمتر رسیدی
 حقیقت رهنمایی انبیاء گذشته و توارداحوال ائم سالف بر متفحصان
 ادوار و اطوار غیر رسید و قواعد مواعظ حکما و قوانین مستقیم آنها
 که بمرهای دراز بر روی کار آورده اند روی در پرده اختفاییداشت
 و حکایات ملوک ماضیه و اخبار نو بینان گذشته که تجربه جوان عالم
 بمشابه عمر دوباره است در طیلان خمول محتجب بودی نظم

که بدی گوهری و رای سخن آمدی بر زمین بجای سخن
 و ظاهر است که حسن عالم آرای سخن غازه جلوه گری دو گونه بر روی
 زیبای خود کشیده بحدی نظم و پیرایه نثر هوش رهایی جهانیان گردیده
 لیکن اگر نثر بکسوت اعتبار مشرف شده و بوسعت دستگاه مرتین
 گردیده است چون از طیف وزن معری است در بارگاه بلند پایگاه نظم
 از درجه اعتبار ساقط است مع هذا هر چند نثر بسلاست ربط و تناسل
 الفاظ و براعت استهلال آراسته باشد بی میانی نظم چاشنی بخش
 ارباب ذوق نکرد و سامعه از استماع آن استمتاع ننگیرد

و نشر متاعی است دست فرسودهی دستستان و کنجی است رایگان و نظم نقدی
سرمایه مستان و سود عاشقان تریاق مسمومان اندوده است نوش و آروی

بیماران درمان پژوه	بعث
جز زبان شعرانیت کلید دل و	موز و نمان نکته سنج در ترجمه ایراد

و احداث شعر بر علم تعلیمی اشعارات نازک و موز باریک و از دجیت پنجه
مولانا رضی الله عنیه نیشابوری و ظهیر الدین فارابی و مولانا بهاء الدین
و امیر خسرو دهلوی و برخی از صاحب نظران علیهم السلام الرحمة و الخیران
بر منطوقه الشعراء قائلند و التتمین نموده دلایل را سخنه و جج با بهره
در معرض بیان جلوه کرده ساخته اند و چون این مختصر وسعت ایراد تمامی آن
مقالات ندارد بجز چند بیت از روایات حضرت امیر خسرو اکتفا میرود و نظر

آنکه نام شعر غالب میشود بر نام علم هر چه تکرارش کنی آدم بود استاد آن پس چرا بداشتی که آدمی آموختی علم که تکرار حاصل شد چو آب در خم است لیکن طبع شعر آن چهره است زاینده کز و	حجت عقلی درین سخن گویم اگر فرمان بودی و آنچه تصنیفی است استاد از دجیت ناید آن غالب که تعلیم می از یزدان بودی که زدی از ده دلو که با لاکشی نقصان بودی که کشی صد دلو بیرون آب صد چندان بودی
---	---

از باب فضل و کمال برانند که کلام ایزد علام بر نظم محیط افتاده و اکثری
از صنایع شعری در آن کتاب شین مبتنی گشته و لهذا در بعضی محل بیت
درست و مصرع راست میتوان یافت و جمهور شایخ زکیه قرآن با نظم
باید کنند نه بنثر اگر چه آنرا شعر نگویند و درین سر منزل ادب قدم
طغیان نه پوسند اما بگویم که لا یطیب ولا یابس الا فی کتاب مبین
چون مستفاد میگردد که جمیع علوم تبری و بحری در آینه مصطفای قرآن پرتو افکند
و نیز از فحوائی کلام صدق پیام اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

سامع افروز می کرد که جمیع العالَم فی القرآن لکن مُفَصِّل عَنْهَا
 الرجال با این حال اگر شخصی درین وادی بقدم انکار درآید و دعوی آن
 کند که علم شعر و مطاوی کلام سرمدی مغفود است کوفی منکر آن اقوال
 شریفه و ادویه واضحی کرده باشد و اسب خیال باطل را در بادیه ادعا
 بیود و مطلق العنان ساخته آغا ذنا الله من ذلک الطریق کاشف
 القلوب و الابصار یعنی صاحب کشف فحش کشف میکند که کان الشعر
 احب الی رسول الله من کثیر من الکلام و احادیثی که در این باب
 بصحت پیوسته نیز و ستم اشتها بر بار و دار و چنانچه بر زبان مبارک آن
 باری مر علیه افضل الصلوة من الملیک لا اعظم صفت جبراین پذیرفته
 که ان لله تعالی کننا تحت العرش مقایحه السنه الشعر اعموم
 درین باب امر واجب الانقیاد شرف نفاذ یافته که علموا صیبا انکم الشعر
 فانه یورث الشیاعه درین مقام اگر متوسطان علم شناسانی را از مطایفه
 آیه الشعر اعم یقتضیهم الغاوان و از استماع حدیث الشعر اعم کذا
 صورت تمام قضی باسقاط سابق پر تواند از دیده باریک بین کرد و معذره
 باشند ولیکن باید دانست که نزول این آیه قهراً و حدیث مقدس و شان
 جماعت بی وانشی است که تعلیم معلمی علی عینی الجیس لعین بجوابل حجاز
 می کردند و الا اکثری از اشعار صحابه کبار و تابعین رضوا و دیگر کمالان
 و صاحبان که پس از ورود آن اخبار در عرصه ظهور خراشش نموده
 و بنماید کواه صادق بر جواز شعر است پس از آن اخبار تخصیص فهم توان کرد
 تعلیم و در تفسیر کواشی مذکور است که بعد از نزول آیه الشعر اعم یقتضیهم
 الغاوان حسان و این رواحه و جمعی دیگر از شعراء صحابه رضوا بجناب نبوت مآب
 عرض نمودند که حق سبحانه و تعالی میداند که ما شاعریم و این رواحه گفت می ترسم

که برین صفت بمیرم حضرت رسالت ص فرمودند که مؤمنان هبوا ویکند بشمشیر خود
و بزبان خود و شعری که شما در شان کفار میگوئید سخت تر است بر ایشان
از تیغ و تیر پس ای الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکرُوا الله
کثیرا و انصروا و امن بعلم ما ظهروا نازل شد و حضرت پیغمبر ص
فرمود حقان را که اهلج المشرکین فان ذلک اشد علیهم من النبل
و این جبرئیل مکتب یعنی همچو کن مشرکان را پس بدستیکه آن جوخت برآ
برایشان از تیر و بدستیکه جبرئیل بانست و صاحب تفسیر حسینی راجعاً الله
از مولانا عبدالرحمن جامی نقل میکند که فرمود هر چند قادر حکیم جل و کرده در آیه
کریمه و الشعر انهم یبغیهم الغا و ان شعرا را که سبّاح بحر سخن اند جمع
ساخته و کشت لایم استغراق در کردن انداخته گاه در غرقاب غوایت می اندازد
و گاه تشنه لب در وادی ضلالت سرگردان می سازد اما بسیاری از اینان
بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق ایمان الا الذین آمنوا و
عملوا الصالحات نشسته اند و بواسطه بادبان ذکر و الله کثیرا
بما حل خلاص و ناهجت نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است بدین

بزبان نازی سخن گفته است و الله اعلم و طایفه بر آنست که شخصی از اهل مین که او را
 اشعر بن سبها گفتندی در عربیت مهارت تمام داشت و در غایت فصاحت
 و نهایت شیرین زبانی بود چنانچه اکثر کلام موزون بر زبانش گذشتی
 و بنا بر آنکه نام او اشعر بود مقولات او را اشعر می گفتند و چون دیگری بر آن
 سیاق سخن را ندی اسم شاعری بروی اطلاق میکردند از آن باز این حرف
 رواج گرفت و تا امروز بر زبانها جاری است و ظاهر است که فصاحت و بلاغت
 حق عرب است و اهل عجم به تبعیت آنها افتخار دارند و شعرای عرب که پیش از ظهور
 اسلام بوده اند و اوین و اشعار ایشان در اقالیم بین الفضل مشهور و معتبر بود
 بسیارند و در تذکره دولت شاه بن یحیی شاه سمرقندی روح الله روح
 مرقوم است که قبل از بعثت رسول صهرکس در علم شعر ماهر می بود امیر قبیل
 و مشارالیه می شد و رسم فصیحای عرب چنان بود که قصاید و اشعار خود را
 از در بیت الحرام آویختندی و از شعرای دیگر تا جواب نمیرسید آویزان
 می بود گویند که چون امام الشعران لبید بن اسود الباهلی قصیده که مطلعش این است
أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ **وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا تَحَالَةَ زَائِلٌ**

گفته از در کعبه زاده الله شرفا بیاد بخت و مدتی در آنجا بود سیچکس
 جواب نمی توانست رسانید تا آنکه سوره اقرآن نازل گردید و بحکم حضرت رسول
 آنرا بر لبید بن اسود بخواند لبید بر فصاحت این کلام معترف شده گفت
مَا هَذَا كَلَامَ الْبَشَرِ بیات خود را از در بیت الله بشنید و فی الحال از جلالت
 تیرانموده بدین اسلام مشرف گشت و در سلک اصحاب عظم گردید و بعد از
 بعثت نیز شعرای اهل اسلام اعتباری تمام داشتند و از بزرگان روزگار
 صلوات کرانایه می یافتند از آنجمله مکرّم بن العلاء در زمان سلطان محمود غزنوی
 وزیر با استقلال بوده و شبل الدوله که سرآمد فضلا و فصیحای عصر بود از شماع

کرم و جوانمردی و زیر از نیشا بور عزیمت کرمان نمود و در مدح قصیده خواند که مطلعش
 دَعِ الْعَيْنَ تَدْعُ اَرْضَ الْفُلَا اِلَى ابْنِ الْعِلَاءِ وَالْاَفْلَا

چون مطلع بخواند و زیر پرسید که این قصیده چند بیت خواهد بود گفت چهل
 بیت و زیر خادمی را فرمود که چهل بدره زرتسلیم شاعر کرد و گفت اگر مثله
 ابیات بدین و تیرد باشد بر مبنی را چهل بدره زرتسلیم باید داد و در خزینه
 من این مقدار زرموجود نیست و همچنین حکایات بسیار نقل کرده اند که تحریر
 آن باعث تطویل کلام است بهر حال درین مقام که تحریر اشعار فارسی پیشنهاد
 خاطر است در همان محبت غرض کردن مناسب نبود بپایه دانست که علمای
 فارسی پیش از زمان اسلام شعر فارسی نیافته اند و ذکر و اسامی شعرادر هیچ
 کتابی ندیده لیکن در افواه ثقات افتاده که اول کسی که بزبان فارسی شعر
 گفته بهرام گور بود و سببش آن است که وی محبوبه داشت که آن را دلارام
 چکلی می گفتند و او ظریفه و نکته دان و راست طبع و موزون حرکات بود
 روزی بهرام بجنوروی در میشه بشیری در آویخت و آن شیر را هر دو گوش
 گرفته بر هم بست و از غایت تفاخر بدان دلاوری بر زبان بهرام گذشت

منم آن پیل دمان و منم آن شیر لیلیه و مقر چنان بود که هر کوه از بهرام
 سخن سرزدی و دلارام مناسب آن جواب بسانیدی بهرام گفت جواب این سخن چندی لازم است
 نام بهرام ثورا و پدرت بوجبد اما بدین دستگاه قلیل انسان که
 بحکم حدیث قدسی خمرت طینه از قریب یک آربعین صبا آکا چهل و
 دست قدرت است از اینچندین قسم مثل قصیده و غزل و قطعه و مسقط
 و مثنوی و مستدس و مخمس و رباعی و مستزاد و مثلث و ترجیع و ترکیب
 و غیر ذلک باوزان مختلفه غیر متجانسه بظهور درآمده و سوای آن صنایعی
 در متقدمین از امیر خسرو دهلوی و در متأخرین از شیخ حبیب الله اکبر آبادی

سر زده بقلب گفت در نیاید و موقوف بر مطالعه مصنفات ایشان است
 و هر آنچه ظهورش حواله بزمان استقبال است بر وقت خوش صورت
 پذیر خواهد کرد و بدینرا که تا سقف آسمان برینت و زینتنا السماء الدنيا
 بمصاییح مزین و شمس پیش طاق شمس و مشعل روشن ماه مجلی است
 و تا بساط زمین بمقتضای و انجبال اوانا بقية الفرش جبال از حوادث
 و نفع فی الصور فكانت سرا با مصون و محروس است جلوه شاهد هستی
 بهین رنگ تلون پذیر است و لهذا موشکافان دقیقه سنج در جمیع شیاء
 مصنوعه هر روز تکلفی دیگر و صنعتی نکوتر بر روی کار می آرند و هوش
 از سر تماشایان کارا گاه می ربایند فی فی شئون و صفات متضاده
 ایزدی در هر زمانی بل در هر لحظه و آنی بر نک دیگر صفت ظهور میگیرد و چنانچه مولانا
 عبد الرحمن جامی قدس سره است می در لواطی تصریح نموده که صور محسوس عبارت
 از اعراض مجتمعه است در ذات واحد که حقیقت هستی است و آن در هر زمانی
 بل در هر لحظه متجلی است تجلی دیگر او را اصلا نگار نیست یعنی در و آن بیک تعین
 متعین نکرد و بلکه در هر آنی بشائی دیگر کسوت اظهار می پوشد کما قال الله

لَعَالِي لَكُمْ فِي لَيْسَ مِنْ خَلْقٍ عَلِيمٍ	یا ما هر ساعتی آید بسیار در
تا بود حسن و جمالش یا خریدار و دگر	لیکن ناظر عامی بواسطه تعاقب
امثال و سرعت اتصال در غلط می افتد و می پندارد که وجود عالم بیک حال است	
و دور از منه متوالیه بیک منوال فظن الناظر انها امر واحد متشبه	
سبحان الله ربی خداوند و دود	مستجمع فضل و کرم و رحمت وجود
در هر نفسی بر دهجانی بحددم	و آرد و کر که چو آن هماندم وجود
تا اینجا کلام مولوی است و ایضا حادثه ابا د عالم مقامی است منقلب که هر حادثه	
بنوعی دیگر بگرد و قومی در هر زمانی لغت و زبانی و اصطلاح و بیانی دیگر پدید آیند	

شاید در فریبند عروسی است ولی نیست معلوم که کاوس کیش دارا بود

اقرانات کواکب و طوفان حوادث و انقلابات و قتل عام و و بای عام
 همه باعث آن است که تبدیل احوال شود پس هرگاه صفت تجدد امثال بر جمیع
 کمونات ظهور داشته باشد اگر در سخن که بیوائی است متموج و بادی است کوزه
 صورت پذیر شود محل تعجب نیست از اینجا است که هر چند ذوی العقول سلف اساس
 سخنوری نهاده و در علو مدارج والای آن بدست یاری فهم و آفیه و اذکیه صافی
 و ادای لغات و ایراد مشکلات و الفاظ بیکانه و مصطلحات غیر متعارفه جد
 بلوغ فرمودند اما عالی فطران متاخرین حسن چهره آن را بزرگ تکلف لفظی و تضع
 معنوی و طرز نازک و ادای رکین و خیال بندی و معشوق تراشی صفای فکر
 بخشیده با علی مراتب لفریب و روان پروری رسانیدند و درین تذکره متاخرین را
 از شعرای عهد و الانشان مسند نشین نصرت قرآن عدالت قرین ابوالمظفر
 شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شایسته جهان پادشاه غازی انار اشته برمانه
 که وقت تلبس کسوت هستی و بهنگام ظهور این مسافر گذرگاه دنیا است میثارد و
 بر عایت ترقیب روشنگر آینه مدعی میکند چون شعرای ماضی و حال در اقلیم
 زیاده اند آنست که طایر سریع السیر قلم در هوای اخصای آنها بال پرواز کشاید یاد
 فضای انحصار آن جماعت بازوی اهتمام طیران نماید بناء علیه بذکر طایفه
 از قدما که غازه اشتهار برابری مبارک کشیده بقای نام نیک که حیات
 ابد و زندگی جاوید عبارت از آن است در زمرت آباد عدم غنوده اند اکتفا نمود
 و از متاخرین نیز جماعتی را که بدو طبع رسا بر کاخ بلند آوازگی برآمده و در خارج
 افقاه خاص و عام مشرب شایسته بهرسانیده اند اختیار کرد و چون اکثری
 از صنایع شعری که سبق فکر یافت برشناوران دریای لفظ و معنی مثل
 آب کوهر روشن است با حاطه جمیع آنها نپیرداخته بایر و شمه از تبلیغ طبع هر یکی

منت بر سامعه مستمعان حقیقت شنو خواهد گذاشت **مُقَلِّدِهَا** بطور انبانی و زکا
 سخن پشت پهلودارد و بزعم این جوای رموز غیر از یکجانب که میل بسوی راستی
 و درستی داشته باشند دارد بحسب اختلاف طبایع چندین پهلوی نامهور پیدا
 میکند مانند یک لفظ که در وسط دایره باشد غیر از آن هر قدر نقاط گذارند
 از دایره اعتدال خارج افتد و بکمی در راستی مایل پس برهوشمند خیر و احب
 و لازم است که درین ورطه هولناک و پالغز خرد مرتبه و سطر را که بموجب
 حدیث **صَیِّحُ خَبَرِ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا** ثابت شده از دست نهد و عقل را
 که جوهر شریف و دولت خدا داد است بر جاده سلامت و شاه راه استقامت
 داشته از تخیلات و ایهیه مفترمان و مقدمات ناصحی ارباب بطلان که
 نفس تازه بنا بر تن آسانی و خوشیستن داری بکلب آن بیشتر میل کند
 و بکرو غریبه آن ترصیفات را عقاید راسخو فراماید احست از واجب
 داند و قول حضرت شیخ سعدی اشاره بهین معنی است **نظـ**

مان تا سپر نیکنی از حمد فصیح	کور از این مبالغه مستعار نیست
دین و رز و معرفت که بخندان بچ کوی	بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست
وقت گرامی را که مفقود البذل است	صرف تلاهی نمودن سرمه چشم به کل و شتاب
و عمر عزیز را که معدوم العدیل است	وقف لاطائل کردن متاع عینانی نقد
کوری فروختن بزرگی فرموده است تا توانی بکوش پرده پندار بر دیده و در بین پوش نظر	
سرشته نیست این سر را بپند	چند روزی جهد کن باقی بخند
قبله جان را چو پنهان کرده اند	هر کسی ر و جانی آ و رده اند
آنکه بپند او مستب را عیان	کی نهد دل به سببهای جهان
این سببها بر نظر باپرد تا است	که نه بر دیدار صنعتش را سزا است
شیخ عبدالباقی قدس الله سره الغریز فرموده خدای دان باشید	

و اگر خدای دان نه اید خود دان مباحشید که چون خود دان نباشید خدای
دان باشید پس فرمود از این بهتر بگویم خدای مین باشید و اگر خدای مین
نه اید خود مین مباحشید که چون خود مین نباشید خدای مین باشید پس فرمود
از این نیز بهتر بگویم خدای باشید و اگر خدای نباشید خود مباحشید که چون
خود نباشید خدای باشید از اینجاست که مولوی نورالدین عبد الرحمن گفته

کرد دل تو کل کدر دکل باشی | و ببل بقرار ببل باشی

تو جزوی و حق کل است اگر روزی چندی | اندیشه کل پیشه کنی کل باشی

واسطی رحمه الله علیه گوید اِذَا انْظَرْتُ اِلَى نَفْسِكَ فَرَقْتُ وَ اِذَا
نَظَرْتُ اِلَى رَبِّكَ جَمَعْتُهْ وَ اِذَا كُنْتُ قَائِمًا بِغَيْرِكَ فَانْتُفَانِ
بِلاَ جَمْعٍ وَ تَفْرِقَةٍ وَ ابو علی دقاق گفت كُلُّ مَا نُسِبَ اِلَيْكَ
فَهُوَ تَفْرِقَةٌ وَ مَا سَلَبَ عَنْكَ فَهُوَ جَمْعٌ جمید بغدادی
رحمه الله فرموده الْقُرْبُ بِالْوَحْدَةِ جَمْعٌ وَ الْقَسْبَةُ فِي الْبَشَرَةِ تَفْرِقَةٌ
خلاصه این اشارات بقول صاحب ترجمه العوارف ان است که استعار
و غیبت خلق در غلبه ظهور و استیلائی شود حق جمع بود و استعار و غیبت
حق در شود و وجود خلق تفرقه سبحان الله من کجا بودم و سخن کجا کشیدم مظل

سخنم شد بلند و می ترسم | که مرا چیزی از دمان بجمد
ره نوراد بیان عجب تشنه است | رسم از دست من عنان بجمد

چون در طبیعت قلم طغیانی هست یا از کلیم ادب در از نمود و نقل
کلام عزیز را سر مایه طراری خویش انگاشت بعد ازین از صاحب نظران
معذرت طلب کردن بجاست و در ادای طلب کوشیدن روا
در بیان خط و افکاران مستبصران قلم و بیش نیکو شناسند
که ستیاج سخن که مسافر بر بحر ناطقه و سامعه است جز در زبانه نگاه

در بیان
خط و افکار
نیکو شناسند

قلم و کاغذ با راقامت بکشاید و غیر از کلمات خط پرده از روی نازنین خود ببرد
 اما جمهور مورخین بانی بنیاد مستقیم خط حضرت ادریس را دانند و گفته اند
 که بیامن سعی ایشان خط عبری بکارگاه ابداع رسید و بعد از آنکه طرز
 تراشیدن قلم و قانون تحریر بر ملافتاده بنا بر مخالف السنه و تمایز
 استعداد خطوط دیگر مثل خط کوفی و سریانی و قبطی و معقلی و یونانی
 و هندی و کشمیری و حبشی و ریحانی و روحانی و غیر ذلک بر روی کار آمد
 و طایفه بر آنند که حضرت ادریس خط معقلی نوشته و از کتب سیر
 چنان بوضوح می انجامد که در سوابق آیام کتابهای عمارات بیشتر باین خط
 مرقوم میگردند و آنچه امروز در ایران و توران و عرب و روم و هندوستان
 میان اهل دانش اعتبار دارد هشت خط است از آن جمله شش خط را باین
 منسوب می سازند که بدر روشنی طبع از خط معقلی و کوفی و غیر آن در سنه
 سیصد و ده هجری استخراج نموده بر خطی را قانون جداگانه نهاد که اگر
 نوشته بدان طرز موافق شود آن را خط خوب گویند و البته در نظر اهل مطبوع
 افتد و اسامی آن بدین تفصیل است ثلث و نسخ و توقیع محقق و ریحان و قلع
 بعضی خط نسخ را مخترع ملا جلال الدین یا قوت مستعصمی شمارند و این خط در غایت
 مبارکی و نهایت قبولیت افتاده چه شایان اطای مصحف و حدیث آمده و بعد از
 آن خطوط دیگر چندان معتبر نماند خط هفتم تعلیق است که از رقاع و توقیع برآمده
 و گویند که از متقدمین خواجه تاج سلمان این خط را خوب نوشت خط هشتم که
 نستعلیق باشد میر علی تبریزی در زمان امیر تیمور صاحبقران از نسخ و تعلیق
 استنباط نموده اما مقادیر خطوط مذکوره و سطح و دوران از ده ساله های علم
 خط معلوم توان کرد آورده اند که اکثری ازین خطوط را در ابتدا علی بن ابی طالب
 خوب نوشت و ملا جلال الدین یا قوت بکمال رسانید و از وی شش شاگرد

در خوش نویسی علم گردیدند اول شیخ احمد که بشیخ زاده سروردی مشهور است
 و دوم ارغون کابلی سیم مولانا یوسف مشیهدی چهارم مبارک شاه زرین قلم
 پنجم سید حیدر ششم میر یحیی و از متاخرین خواجه عبداللہ صیرفی و ملا یحیی
 شیرازی و عبداللہ آتش پز هروی و حافظ فوطه هروی و مولانا ابابکر
 و شیخ محمود و خواجه عبداللہ مروارید هر هفت قلم را بیایه اعلی رسانیدند
 وصیت خوش نویسی آن جادو ورقمان در افواه و الاسنه جاری گردید
 و از شاگردان میر علی تبریزی که مخترع نستعلیق است دو کس کار پیش برده اند
 یکی ملا جعفر تبریزی و دیگری ملا اظہر و مولانا سلطان علی مشہدی درین طرز
 بدارج والا صعود نمود و بعد از و سر دفتر خوش نویسان این خط ملا میر علی
 هروی است که از فروغ خورشید ضمیر بر قانون او ستادان سابق اندک
 تغییر داده تصرفات نمایان بر صفحه کیتی بآید کار گذاشت و طایفه دیگر که عمر
 کرامی در چمن پسائی این بهارستان فیض صرف کرده و میکنند از حد قیاس
 بیرون اند ولیکن امروز نستعلیق نویسی که در ظل سریر حضرت عالم گیر شاه
 بر کاتبان روزگار چهره دستی مینماید مکتوب سخنان است از نسخ نویسان شیخ ابوبکر
 دهلوی است که بزور پنجه هنرمندی خط نسخ بر نوشتہای اہل ایران و توران
 میکشد خوشنویسان روزگار در پیش کارهای دست بسته او پشت دست
 میگذارند و مشتریان صاحب نظر در بدیش بیع مصحف دستخطش فریطه بای زر
 به بیجا نگی می سپارند استادان اقسام خط اگر به نظاره خطش می پرداختند
 بقلمش خجالت دست خود را قلم می ساختند حسن خطش صفائی بر روی کار
 آورده که کوئی فی قلمش در خاک ہم ریشہ نکرده نظم من ظلم و سوری

از عقد کمر گزشتہ خطش حبیبند
 ورنہ بعرق عراقیان می شستند

آنها که بختن جوا هر چستند
 خطا شدہ آب در خراسان از شرم

سبحان الله ذی رتبه والای خط که هم در سبیل معاد چراغ هدایت افروزد
و هم آینه وسعت معاش را صیقل کری نماید اما هدایت راه دین از حدیث
نبوی و واضح میشود که مَنْ كَتَبَ بِحُسْنِ الْكِتَابَةِ وَكَانَ تِلْكَ الْأُمَّةَ حُسْنُ الْخَطِّ
فَعَدَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ و اشاره فراخی معاش از قول
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روشن میگردد که الْخَطُّ الْحَسَنُ لِلْفَقِيرِ مَالٌ
وَالْغَنَى جَمَالٌ و لایا کابر کمال ظلالی است که آب حیات سخن در اوست
یا لباس مفکینی است که کعبی معنی نمایان از اوست کحل دیده صاحب نظران است

و عینک چشم پاک بینان شعر	خَطُّ حَسَنٌ جَمَالٌ مَرُوعٌ
اِنْ كَانَ لِعَالَمٍ فَاحْسَنٌ	كَالَّذِي مَعَ الثَّيَابِ اَحْلَى
وَالَّذِي مَعَ الْبَنَاتِ اَزِينٌ	خط خوب ای برادر دلپذیر است
چو روح اندر تن برنا و پیر است	اگر منعم بود آرایش اوست
و کرد ویش او را دستگیر است	در بیان حروف الفاظ و اعرا

چون محلی از حال خط مذکور کردید اظهار شسته از جزئیات ناگزیر افشاده
بدانکه حرف در لغت کرانه چیزی و نهایت او باشد و با اصطلاح حکما
کیفیتی است که بر صوت عارض شود و بدان ممتاز گردد از صوتی دیگر که
مثل او باشد در حدت و ثقل نزدیک سامع و علماء متفق اند بر آنکه حروف
تجلی بر شیت هم نازل شد لهذا گفته اند که حضرت شیت اول کسی است
که بتعلیم حکمت و درس علم پرداخت و حکماء آن پیغمبر را اوریای اول گویند
چه اوریای بلغت سرایانی معلم بود یعنی معلم اول و صحابیانی که بر آن پیغمبر عالی
مقام فرود آمد مشتمل بود بر علوم حکمی و ریاضی و الهی و برخی از صنایع دیگر
اما حروفی که در خطوط ثنائیه مذکوره نویسنده بیت و هشت است که بیحد
صورت مرقوم میگرد و بشرطی که بهره را از الف جدا نداشتند و الالبیت و

در بیان
حروف
الفاظ
و اعرا

نه است و لام و الف در مفردات جدا نوشتن مذموب طایفه اخیر است و باعث جدا
نوشتن آن خواهد بود که چون الف بذاته ساکن است بی اتصال بحرف دیگر خوانده نشود
و سبب اختصاص لام آن یافته اند که دل الف لام است و دل لام الف و آنچه
گویند که در زبان اهل هندسی و شش حرف و در زبان اهل فرنگ پنجاه و یک
حرف آمده مشعشع مأخذ همین حروف است مثل حرف کاف را در هندی چهار گونه
تلفظ مینمایند و آخر یک حرف بیش نیست و باز اکثری از حروف دیگر مثل قاف
و ضاد و غیره در اینجا استعمال نکرده اند و همچنین است در لاتین که علم حکماء
یونان است چه در اینجا نیز حروف منقوط اصلاً نیامده و حروف بر دو
نوع است یکی معجز که عبارت از حروف نقطه دار باشد چه اعرام بمعنی
از الة شبهه آید و دوم مهمل یعنی بی نقطه و طایفه جمیع حروف را معجز خوانند
و در رساله مفاتیح الغیب حروف منقوط را ملکی گفته و حروف مجرد را ملکی
بدلیل آنکه چنانچه بنقطه رفع شبهه میشود باسقاط نقطه نیز از الة آن صورت
می بندد و بعضی از رمز شناسان خواص را سرار هر یکی از حروف تعجی را خاصیتی
جداگانه یافته اند و قانونی بر آن بسته که اگر از باب مقاصد صوری و معنوی
بدان طریق عمل مینمایند بمطالب دل خواه میرسند چنانچه از امام جعفر صادق
مروی است که اگر حرف الف را بجهت وصول نعمت و حصول منفعت هر روز
وقت مقرر و جلوه معین و احراز از منتهیات هزار و یکبار بخواند عنقریب مقصود
فایز گردد و در نظر از باب ثروت عزیز و محترم شود و حرف ت هر روز
بطریق که مذکور شد هزار و شصت بار تکرار نمودن در تسخیر مطلوب نافع بود
و اگر بهین عدد نوشته در کلوئی طفلال بندد از آسیب اثم صبیان محفوظ
مانند و گفته اند که اگر این حرف قمری را بوجوب شروط مذکوره تا یک هفته شب
بعد از عشاء هزار بار بر زبان رانند جمال مبارک سرور کاینات در رؤیای صادقه

مشاهده نماید بدست

حرف ظریفی است که در قالب این ریخته اند

باده با از خم اسرار در آن ریخته اند

و شیخ محیی الدین بن العربی که از کلمات

محققین است در فتوحات مکیه فرموده که حروف اتمتی اند از اتم منی طلب و مکلف و در میان ایشان از جنس ایشان پیغمبر است و هر یکی را از حروف نامی است لایق و مناسب و این معانی جز برای اهل کشف ظاهر نکرد و عالم حروف نصیحت من عالمهاست از جهت لسان و واضحترین همه از روی بیان

إِنَّ الْحُرُوفَ أُمَّةٌ أَلْفَاظُ شَهِدَتْ بِذَلِكَ أَلْسُنُ الْحَفَاطِ

اما از عوارض حروف یکی حرکات است که بلفظ اعراب زبان زد خاص و عام گشته و این نه اعرابی است که نحو تان در مقابلۀ بنامی آرند اعراب در لغت اظهار است و اینجا حرکت را اعراب میگویند استعمال مصدر است بمعنی فاعل حرکت ظاهر کنند است هم از روی تلفظ و هم بحسب تصور معنی را چنانچه شیخ محیی الدین بن العربی فرموده که حقایق از حرکات ناشی میشود چون فاعلیت و مفعولیت که بر رفع و نصب متعلق اند پس حرکت ظاهر میگردد آن حقیقت آن معنی را که مقصود قائل است و ظهور حرکات نباشد مگر بعد از نظام حروف چه حرکات هم حروف صغائرند و هم کلمات منشآت از حروف و انتظام حروف ماثل تسویه اشخاص است و ورود حرکات بر مثابۀ نفخ روح در شخص مستوی و به ثبوت پیوسته که در ازمنه سابقه رسم اعراب نبود پس از آن بعضی از قدما بجهت آسانی طریق را بنقاط غیر رنگ مکتوب قرار داده اند مثلاً اگر حرف بسیاری بودی اشاره اعراب بنقاط شنکوف یا رنگ دیگر نمودند چنانچه فتح را یک نقطه سرخ بالای حرف و ضم را نقطه در پیش و کسر را نقطه در زیر حرف می نوشتند و مدتهای متناهی همین رسم بود تا آنکه خلیل بن احمد عروضی پس از زمان اسلام بر حرکت را صورتی و مکانی مقرر نمود چنانکه

امروز مشهور و معروف است و الله اعلم گفت که باطناب کشید و سخن بطول
انجامید رک ابر قلم طوفان خیز گشت و سرشته کلک دریا جوش کرد و بعد ازین
خوشی را صندل صداع قیل و قال کردن و فضل لب بر درج دمان گذاشتن
مصلحت است جای آن است که مرکب در دوات چون سیاهی در حدقه
چشم غزال سر مایه وحشت کرد و در هنگام آنکه از فرط هرزه گوئی و مایوه

درائی بر سخن خویش آهوی گیر و نظر

در خوبی خاشی سخن نیست

چمن روزگار بل رسا طبعان و درست فطرتان زمان حال کاهی

باراده کلکشت سخن برین بهار بی غزان و باغ بی دربان و گل بی خار

و معشوق بی آزار که مسمی بر آتة انجیال است عبور فرمایند این چمن پرا

مجموعه رنگین کلامان الضعف العباد شیر خان بن علی امجد خان لودی آ

که یک جلد کتابخانه گرد آورده و در یک دکان مصالح فراوان عبرت

جمع نموده اگر بگفته الخیر که زبان روزگار از تقریر آن عاری است یا دنیا را

باری بنا بر سهو و خطا که از مقتضیات بشریت است نشانه تیر طعن

نمازند بکرم خذ ما صفا و دغ ما کدر آنچه ملایم افتد پسند نموده

ما بقی را حواله بطبایع دیگر نمایند مصراع باکر بیان کار بادشوار نیست

منتهیل بعضی عزیزان در سوابق ایام تذکره بنام پادشاهان نوشته اند

و در ضمن احوال شعرا ذکر ملوک و حالات آنها درج نموده اگر چه آن تالیفات

نیز خالی از فایده نیست و همان فواید که از کتب توارنج حاصل آید از آن سائل

متصور است ولیکن چون راقم حروف را از تحریر و ترتیب این کلدسته بهارستان

خیال مقصدی دیگر در پیش است و شاید مدحت ملوک و خوانین پیرامون

خاطر این غرض راه ندارد بستاند علیه احوال از باب سخن را دست آویز

قوی و عذر من صنف ففدا استهدف نموده بار ادمقدمات خارج
که مناسب مقام افند کرده کثای رشته تزیین خواهد کرد و بد از اینجا
که در ایراد احوال قدام با مختصار پرداخت چه آن اخبار از مواضع متعده
معلوم میگردد و اینجا بجز نقل چاره نبود اما در ذکر متاخرین باندازه طبع
ناقص خویش جولانگری کلک خوشخرام خواهد نمود شاید در دل صاحب
جای گیرد یا در نظر صاحب نظری مطبوع آید بر تقدیر ملتس آن است که
در این مقام بخواهی منظومه انظر الی ما قال ولا تنظر الی امن قال

عمل نمایند سابع	یار بدم نوید اگرام رسان
نقدی بکفر ز کنج انعام رسان	در ساحت اشد من این کاخ مراد
بنیاد نهاده با تمام رسان	ذکر احوال و اشعار منتقدان

رحمنا الله علیهم دسته بند از هزار اشعار اسناد وادی
کنیت او ابو الحسن است مداح و ندیم مجلس امیر نصر الدین بن احمد
سامانی بوده و کتاب کلید و منه در عهد وی بقید نظم در آورده صلا
که انما یه یافت چنانچه عنصری شرح آن انعامات در قصیده ذکر کرده

که مطلعش این است بیکت	چهل هزار درم رود کی ز مهر خویش
عطا گرفت ز نظم آوری بکشور خویش	اول کسی که شعر فارسی را بدوین

ساخته اوست در علم موسیقی نیز مهارتی تمام داشت و ربط نیک و نواختی
بعضی وجه تخلصش همین یافته اند و بعضی گویند رودک موضوعی است از
اعمال بخارا رودکی از آنجا بود بدان نسبت این تخلص میگردد گویند کور
مادر زاد بود و در هشت سالگی بفکر شعر افتاده معانی و الفاظ دقیق
بر زبان آورد استاد رشیدی در دو بیت تعریف وی کرده تعداد
اشعارش پسزده لک رسانیده و الله اعلم بالصواب خواهد آمد مستوفی

مهرین
جی کجی
شعرا

دینار و دی

در تارنج کزیده می نویسد که امیر نصر الدین را چون مالک خراسان مسلم شد
در شهر هرات که هوای با عتدالشش گرمی آن گیر بود در حل اقامت انداخت
و در الملک بخارا که تختگاه اصلی بود فراموش کرد و ارکان دولت و اعیان
ملکت را چون وطن و مسکن و ضیاع و عتقار از قدیم الا تائم در آنجا بود از ملک
امیر در شهر هرات طول شده استغاثه به استاد ابو الحسن رودکی نمودند
وزر را وعده کردند که اگر بطریق خاطر امیر را به بخارا مایل سازد روزی
امیر را در مجلس شراب ذکر نعیم بخارا و هوای آن ملک بر زبان گذشت رودکی
فی البدیهه قصیده انشا کرد و ابیات آن بر خاطر امیر چندان مطبوع و طایم
افتاد که موزه در پای نا کرده سوار شد و عزیمت بخارا نمود چند بیت از آن قصیده است

یاد یار مهربان آید همی
میر روزی شادمان آید همی
پای مارا پرنیان آید همی
ماه سوی آسمان آید همی
سرو سوی بوستان آید همی

بوی جوی مویسان آید همی
ای بخارا شاد باش و شاد زی
ر یک آملون بادر شستیه های او
میر ماه است و بخارا آسمان
میر سرو است و بخارا بوستان

ای
غضای

غضای سرانجام از اکابر شعراست و در روز کار سلطان محمود
سبکتگین بوده از ولایت ری بعزم خدمت سلطان متوجه غزنین شد
و با شعرای پای تحت مشاعره و معارضه نمود و در مدح سلطان قصیده

اگر مراد بجاه اندر است و جاه بال
من آن کسم که بمن تا بچشم فرمکنند
و هم درین قصیده قطعه بندی

انشا کرد که مطلع حسن مطلعش این است
مراسمین که بر بینی جمال را بکمال
هر آنکه بر سر یک بیت من نویسد فال

آورده که مبالغه را بحد اغراق رسانیده و سلطان در وجه صله آن بخت
بدره زر بغضایری بخشید که مملو از چهار هزار درم بود نظماً

صواب کرد که پدایا کرد و جهان
و گرنه هر دو بخشید می او در وی سخا

یکانه ایزد و اداری بی نظیر و بهال
امید بند و نماندی به ایزد متعال

طوسی
اسدی

اسدی طوسی استاد فردوسی است سلطان محمود و انار الله بر نامه
بار با تکلیف نظم شاهنامه باو کرد و او به بهانه ضعف و پیری ابا نمود آخر الامر
فردوسی مرتکب آن امر خطیر گردید و بعضی مورخین بر آنستند که چون فردوسی
از غریب فرار نمود و بطوس آمد و مرض موت بر وی عارض گردید اسدی را
طلب نموده وصیت کرد که قبلی از نظم شاهنامه باقی مانده و حال بر من
تنک است و بغیر از تو کسی نمیدانم که این را تواند با تمام رسانید پس بموجب
اشاره فردوسی چهار هزار بیت از اول استیلا ی عرب بر عجم که آخر
شاهنامه است از منظومات اوست و مناظرات اسدی در شعرای عصر
معروف و مشهور بود از آنجمله مناظره روز و شب بطریق نو ثبت گردید

بشنو از حجت گفتار شب و روز بهم
هر دو را خواست جدال از بسبب شفی فضل
گفت تفضل شب از روز فرون آمد زانک
قوم را سوی مناجات شب بر دیکلم
قرچرخ شب کرد و محمد بد و نیم
عجب پوشش است شب و روز نمایند عجب
هست در روز و اوقات که منی است ناز
منم آن شاه که تخت زمه است ایوان چرخ
آسمان از تو بود و بسجوی فرشی که بود
روز از شب چو شنید این شده است شکست
روز را عجب بطعنه چه کنی کایز در عرش

سرگذشتی که ز دل دور کند شدت غم
در میان رفت فراوان سخن از مدحت و ذم
روز را باز شب کرد خداوند قدم
هم شب کشت جدال و طربیداد ستم
سوی معراج شب رفت هم از بیت حرم
راحت آراست شب و روز فرایند عالم
در نماز همیشه فخر نبی بود و امام
مه سپهدار هم انجم و ستاره خدم
و زمین آراسته مانند یخی مانع ارم
خاشی کن چه درانی سخن باب حکم
روز را پیش از شب کرد ستایش لقم

روزه خلق که دارند بر روز است همه	بحرم حج بر روز است ز آداب حرم
عید و آیین قریح عرفه عاشورا	هم بر روز است چو منی بهم از عقل و فهم

ابو الفتح
العنصری

ابو الفتح حسن العنصری سرآمد شعرای سلطان محمود غزنوی بود و او را
ورای طور شعری فضایل و کمالات بسیار است و بعضی او را حکیم نوشته اند
و چنین گویند که همواره در رکاب یمن الدوله سلطان محمود چهارصد شاعر
می بودند و یکنان بر شاکردی عنصری اعتراف داشتندی و او را در مجلس
سلطان منصب ندیمی یا شاعری ضم بود آورده اند که شبی سلطان در عین
مستی زلف ایاز برید و صبح که بیدار شد از کرده خویش پشیمان گشته
با تم زلف سیاه پوشیده و با طعیش بر چید و از مقربان هیچکس یاری
نمخند و آن حال نداشت آخر رجوع بعنصری نموده قرار دادند که اگر خاطر
سلطان را از آن طال بر آرد صد هزار دینار بدهند برین قرار عنصری بخدمت
سلطان رفت و از دور خود را بنمود سلطان او را نزدیک طلبید و گفت
هیچ خبر داری که شب در حالت مستی از دست ما چه خطا رفت اکنون درین باب
شعری بگوی عنصری زمین خدمت بوسید و بر بدیده این رباعی گفت

امروز که زلف یار در کاستن است	چه جای بغم نشستن و خاستن است
بسکام نشاط و وقت می خواستن است	کار استن سر و زهر استن است

سلطان را از این رباعی بغایت خوش آمد فرمود تا سه بار دمان او را
از جواهر پر کردند و بسکام نشاط بر پا کردید و فات او در زمان سلطان
مسعود بن محمود فی شهر سنه احدى وثلثین واربعمائه اتفاق افتاد من المبد
والیه المصاد عسجدی اصلش از هرات است و قصاید طایم و تنین
بسیار دارد از شاکردان عنصری است و همواره ملازم برکات ظفر انشا
سلطان محمود بسکمتین بوده اگر چه دیوانش مشهور نیست اما سخن او

محمّد

در مجموعه باور سایل فضلا مذکور و مسطور است و این رباعی مشهور از اوست

از شرب مدام و لاف مذہب تو بہ	وز عشق تبان سیم غنیمت تو بہ
در دل ہوس گناہ و برب تو بہ	نہین تو بہ نادریست یارب تو بہ

سکبان العجفی و طوسی اکابر قدما متفق اند کہ در مدت روزگار اسلام شاعری مثل فردوسی از کتم عدم پای بمعمورہ وجود نہ نہادہ و شاہد عدل بر صدق این دعوی کتاب شاہنامہ است کہ ہر سچ آفریدہ یارای جواب آن نیافت قال بعض الافاضل مظلّم

سکہ کاندرخن فردوسی طوسی زده	تا نہ پنداری کہ کس از زمرہ فرسی نہاد
اول از بالای کرسی بر زمین آمدن	او دگر بار از زمینش برد و بر کرسی نہاد

و این قطعہ نیز مشہور و معروف است	در شعر سہ تن ہمیر اند
ہر چند کہ لایق نبی بعدی	ابیات و قصیدہ و غزل را
فردوسی و انوری و سعدی	نام وی حسن بن اسحاق بن شہر شاہ است

و از دہقان زادہ ہای طوس بودہ در مبادی حال بامر زراعت اشتغال مینمود گویند عمید نام والی طوس باغی در غایت خوبی ساختہ بود و از فردوس نام نہادہ و پدر فردوسی باغبان آنجا بود و جہ تخلص وی این است وقتی عامل طوس بروی ظلم کرد او از برای دادخواہی بغزنین رفت و مدتی بدرگاہ سلطان تہرہ رسید کہ در مہم او متشی نمی شد کاروزی بر سر جمعی بگذشت و پرسید کہ اینہا چہ کسانیہند شخصی گفت شعرای پای تخت سلطانند فردوسی پیش رفت و سلام کرد و عنصری جواب سلام داد و گفت چہ کسی گفت مردی شاعر م و از طوس آمدہ ام عنصری گفت بنشین تا طبع آزمائی کنم فردوسی باید و در پہلوی شاگردانش کہ عجبی و فرخی نام داشتند نشست پس عنصری آغاز کرد گفت

چون طلعت قمر ماہ باشد روشن	عجب سے گفت
----------------------------	------------

سکبان
العجفی
طوسی